



به‌سوی خواندن تراژدی یونانی: جستار سوم

ایستادن بر لبه‌ی فاجعه؛ ده قطعه درباره‌ی اورستیا: آگاممنون

فرید مهاجر / قاسم نجاری

یک.

بر فراز تخته‌سنگی خزه‌بسته، در کرانه‌ی ساحلی. طوفانی ده‌ساله رگبار باران را بر چهره‌ی رنگ‌پریده‌ی دخترکی افتاده بر سنگ می‌کوبد. خنجری کشیده می‌شود. و آواز دخترک بر کرانه‌ی جزیره‌ی آئولیس^۱ می‌پیچد.

دو عقاب در آسمان گذشته اوج می‌گیرند پیش از آنکه بر تن ماده‌خرگوشی فرود آیند. و بلعیده می‌شود خرگوش با بچه‌ای که در شکمش داشت.

این قصه‌ای بود که کالخاس^۲ پیشگو بر عرشه‌ی کشتی یونانیان، هنگامی که صخره‌های ساحل آئولیس را دید از نظر گذرانند. در بازگشت از جنگی که برای یک زن درگرفته بود. اینجا همانجایی بود که آگاممنون یوغ الزام را بر گردن نهاد. و خنجر را بر گلوی دخترش ایفی‌ژنیا کشید؛ قربانی‌ای برای پایان جنگ. اینجا بود که پیشگویی‌ها حقیقت یافت و نفرین خاندان آترئوس به وقوع پیوست. نفرینی که خون طلب می‌کرد.

دو.

وضعیت وحشتناک دانستن. آگاهی بر خطری که در پیش است و ناگزیر بودنش. این سایه‌ای است که بر اورستیا افتاده است. همواره. و به‌خصوص در نمایشنامه‌ی «آگاممنون». حتی آنجا که آتشدان‌های آرگوس، بوی پیروزی را در شهر پراکنده‌اند و سردار از جنگ به خانه بازگشته... در پس همه‌ی کلمات وحشتی نهفته است. از آگاهی به آنچه ناگزیر است. آگاهی به خون.



سه.

«این خانه بوی خون می‌دهد».^۳

کاساندرایا، برده‌ی جنگ آورده اینگونه می‌گوید؛ ایستاده در مقابل خانه‌ی خاندانِ آترئوس که فرش قرمز برای آگاممنون پهن شده. هر گام آگاممنون به سوی مسلخی که کلایتمنسترا برایش تدارک دیده کلمه‌ای می‌شود بر زبان کاساندرایا که لقبی دیگر نیز دارد: پیشگو.

«او [آپولون] کاری کرد که هیچکس پیشگویی‌هایم را باور نکند».^۴

چهار.

کاساندرایا در نمایشنامه‌ی «آگاممنون» پس از سکوت طولانی ابتدایی‌اش به یونانی حرف می‌زند. از آواها و ناله‌هایی شروع می‌کند که از میان آن‌ها می‌توان کلمه‌ی آپولون را تشخیص داد. پس از لحظه‌هایی خلسه‌وار (تشنج؟) جملات مبهمی پرتاب می‌کند. کلام آیسخولوس به حد اعلا‌ی خشونت در زبان می‌رسد. پیران آرگوس نمی‌دانند او چه می‌گوید. از برده‌ی تروایی‌شان می‌خواهند «صریح» تر حرف بزنند. کاساندرایا اما انگار دارد از چیز دیگری می‌گوید. آرگوسی‌ها برای درک سخنان کاساندرایا هیچ راهی جز دایره‌ی زبان ندارند. اما عدم پیروی کلام او از نظم زبان شکافی را منجر می‌شود که میان آن‌ها و کاساندرایا فاصله می‌اندازد. آیا این استعاره است؟

ارسطو در بوطیقا ادعا می‌کند که یک استعاره‌ی مناسب «متضمن درک شباهت در عین تفاوت است». (۴۶؛ قطعه‌ی ۲۲) کوبین تیلیانوس می‌گوید «زبان تماماً مجازی است، زیرا رتوریک همانا شکل یا تصویر عبارت زبانی است و هر اندیشه‌ای باید به صورتی خاص درآید تا بیان شود» (۸۰۳، قطعه‌ی ۹-۱-۱۲).^۵

یعنی در پس واگویه‌های غریب این برده‌ی تروایی «معنا»یی، «اندیشه»ای نهفته است؟ آیا استعاره‌ی «کلام» او را که بشکافیم به «اندیشه»اش پی خواهیم بُرد؟ رتوریک کاساندرایا فرمی است برای بیان «آن چیز دیگر»؟

تفسیری در کار نیست. اگر استعاره‌ای در کار باشد، در کلام، در هذیان‌گویی‌های پیشگویانه‌ی کاساندرایا نیست؛ استعاره‌ی خود کاساندرایا است.



پنج.

بر اساس تاریخی نانوشته که از آن هیچ چیز باقی نمانده، زمانی دور، شاید آیسخولوس شبی در خواب صحنه‌ای دیده باشد؛ صحنه‌ای از یک تئاتر که فرش قرمزی در میانش گسترانیده‌اند. آگاممنون به همراه کلايتمسترا به درون خانه می‌رود. آرگوسی‌ها در دو طرف ایستاده‌اند و کاساندرای نیست. و به سخن می‌آید: همان هنگام سیاهچاله‌ای در میان ظاهر می‌شود. سیاهچاله‌ای که لباس از تن همسرایان می‌کند، فرش قرمز را تکه‌تکه می‌کند و خانه را به درون خود می‌کشد. همه چیز را می‌بلعد و در بی‌زمانی و بی‌مکانی، کلمات و نمودهایشان در هم می‌آمیزند. داستان خطی نمایشنامه تقطیع می‌شود و وضعیت «اورستیا» منحل می‌گردد.

وضعیت کاساندرای، استعاره‌ی کاساندرای (شاید) همین باشد.

شش.

[]

هفت.

آیا تا به حال صحنه‌ی قتل آگاممنون در خانه‌اش را دیده‌اید؟ بله، دیده‌اید. اما این صحنه در تراژدی اورستیا وجود ندارد. همه چیز در پس پرده اتفاق می‌افتد و توصیف‌های صریح درباره‌ی آن، تصاویری می‌سازد که ما را به درون کاخ می‌برد. تخیل صحنه‌ی باشکوهی می‌سازد که به راحتی تصورپذیر است. و این صحنه‌ی نادیده است که موتور محرک تراژدی برای رسیدن به پایان خوش‌اش در آریوپاژ را راه می‌اندازد. اگر رئالیسم تراژدی را کنار بگذاریم و بر حاشیه‌اش تمرکز کنیم، سیاهچاله‌ی کاساندرای را به تمامی خواهیم دید. توقف تراژدی. اینجاست که اگر به سیر آشنای اورستیا توجه نکنیم و کاساندرای را از بافت اورستیا جدا کنیم، بالقوگی موجود در تراژدی آگاممنون را می‌بینیم که در قامت کاساندرای رها می‌شود. سیاهچاله‌ی پرتناقض حقیقت. ذهن ما به خواندن تراژدی به عنوان روایتی خطی از مجموعه‌ای فجایع عادت کرده است. این عادت مانع از تمرکز بر حاشیه‌های تراژدی می‌شود. حاشیه‌ای همچون کاساندرای.



هشت.

زنجیره‌ی وقایع تراژدی، زنجیره‌ی فاجعه‌هاست. فجایعی که همواره در حال رخ دادن‌اند. خطاهای انسانی، فرمان‌های الهی و زنجیره‌های انتقام، پیوسته ادامه دارند. ما با این رویدادها مواجه می‌شویم اما این‌ها نمودهای فاجعه‌اند. فاجعه جایی و رای نمودهایش است.

وقتی کاساندرای در مقابل خانه‌ی خاندان آترئوس دهان باز می‌کند که حرف بزند، هیچ‌کس نمی‌تواند بفهمد او چه می‌گوید. چیزی برای گفتن وجود ندارد. کاساندرای خود روی لبه‌ی فاجعه ایستاده و جهت فاجعه را به آرگوسی‌ها، به آگاممنون و کلایتمنسترا و به ما نشان می‌دهد. فاجعه‌ای که از جنگ برآمده و نمودهایش در پیشگویی‌ها و کشتار روی صحنه پیش چشم است. وضعیت سیاهچاله‌ای کاساندرای مبهم است و این ابهام فاجعه است.

آنجا که دستگاه‌های فلسفی فرو می‌پاشند و توانی برای اشاره به فاجعه ندارند، بالقوگی‌های تراژدی، به ایده‌ی فاجعه فکر می‌کند.^۶

آرگوسی‌ها در مقابل نمودهای فاجعه به آن‌سوی نمودها، به شر حقیقی اشاره می‌کنند:

«شری که خود را فضیلت بشمرد، پارانویای مردانی است که ذهن‌شان فرو پاشیده است».^۷

نه.

کاساندرای گسست در ایده‌ی تراژدی است.

همانقدر تفسیرناپذیر که تراژدی.

ده.

کاساندرای:

یک چیز مانده.

می‌خواهم دیرخه‌ی خود را بخوانم.



آفتاب را به دعا می‌خوانم، این آخرین دقیقه‌ی زندگی را:
بگذار تا دشمنانم با خود خون بپردازند
بهای آنچه با من کردند -

من تنها برده‌ای مذبحم، مستی از خروارِ مرگ
اما شما،

آی آدم‌ها
آی آدمیان -

هنگامی که انسان شاد است، سایه‌ای می‌تواند
واژگونش کند.

هنگامی که زندگی تباه شود، اسفنج خیسی
تمام تصویر را پاک می‌کند.

برای شماست،

برای شماست،

که دل می‌سوزانم.^۱

[کاساندر را خارج می‌شود.]

پانوشته‌ها:

*همه‌ی نقل قول‌های این متن از ترجمه‌ی آن کارسون در *An Oresteia* انتشارت *Faber & Faber* به چاپ
۲۰۱۰ به فارسی ترجمه شده‌اند.

1) Aulis

2) Kalkhas



3) [890, Agamemnon]

4) [900, Agamemnon]

۵) «دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر»: ایرنا ریما مکاریک؛ ترجمه‌ی مه‌ران مهاجر و محمد نبوی؛ ص ۳۳؛ مدخل «استعاره».

۶) برای بحث بیشتر می‌توانید به کتاب مهم موريس بلانشو به نام *Writing of Disaster* رجوع کنید.
The Writing of the Disaster; Blanchot, University of Nebraska Press; New Edition edition (1995)

7) [823-851, Agamemnon]

8) [1000, Agamemnon]